

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روی موج شادی

محمد رضا زاده نون

کانال تلگرامی

اندیشه فردا

۱۳۹۹

به
امام زمان

شناسنامه کتاب

روی موج شادی

محمد رضا زاده هوش

اصفهان: اندیشه فردا

انتشار نخست

آذر ماه ۱۳۹۹

۷۲ص، رقیعی

پیش‌گفتار

از کسانی که لباس ویژه دارند که بگذری، می‌بینی افرادی به دلیل شغلی که دارند، نمی‌توانند شاد باشند. خانواده آن‌ها، اطرافیانشان، و کاسبان محل نمی‌گذارند آن‌ها شاد باشند. همواره باید اصولی را رعایت کنند که در جامعه ما جدی بودن است. با ارتقای شغلی، این جدی بودن نیز افزایش می‌یابد یک دفعه با جابه‌جایی دفتر، از یک خیابان به جای به‌تر، خشن‌تر می‌شوند. البته آدم که همواره نمی‌تواند این‌گونه باشد؛ بنابراین در جمع دوستانه هم‌کاران، شوخی‌های زشت می‌کند تا جبران شود. در فرصتی کوتاه باید زشت‌ترین کارها را در آن انجام داد و نازیباترین کلمات را بر زبان راند تا دل آدم، حال بیاید. حالا بعد از این خنده‌ها، مراسم ختمی در پیش است که در آن باید نقش آدم محزون را بازی کرد. یک دفعه آن‌جا نیز خنده‌شان می‌گیرد. کودک نیز یک دفعه از خنده به گریه می‌رود، از اندوه به شادی می‌گراید؛ ولی کار او بدون غل و غش است. زندگی عادی را فراموش نکن و اگر زندگی عادی داری، خوش حال باش. یک فرد عادی، بیش از یک فرد شاخص می‌تواند روی موج انسانیت باشد. در جای مورد نیاز شاد باشد و در جای مورد نیاز، اندوه‌ناک.

مقدمه

شماری چنان از روان‌شناسی بازاری انتقاد می‌کنند که گویی روان‌شناسی علمی را می‌توان با قاطعیت پذیرفت و ادعاهای آنان همگی ثابت شده است و ردخور ندارد. خواننده گرامی! ادعای این کتاب در حد همان روان‌شناسانی عامه‌پسند نیست. مطالبی را نگاشته‌ام که به گمانم به کار عموم بیاید.

ازدواج دروغبین

در مجموعه پیچید که فلانی می خواهد ازدواج کند. چه گونه آنها متوجه این خبر شده بودند؟ او که مجرد بود و سن بالایی داشت، به قرض الحسنه رفته بود و برای این که وام را به او بدهند، در برگه مورد نظر نوشته بود: برای ازدواج. گویی جامعه ما افراد راست گو را نیز به دروغ وامی دارد.

بے سواد کیست

دلالت محبتی بود کہ اصرار داشت برای من ہم سہری برگزیند. من ہم محل نمی -
گذاشتم، بندہ خدا مجبور بود کار خودش را تبلیغ کند. ازجملہ گفت: مواردی را
کہ بہ ہم دیگر معرفی کردہ ام، ہنوز عاشق و معشوق باقی مانده اند. او افزون بر
رشتہ ای کہ در دانش گاہ تدریس می کند و در آن مہارتی ندارد، ادعای روان شناسی،
و عشق بازی را ہم دارد. باسواد کسی است کہ عشق را بشناسد و او خود با آن
سخن، بہ ناآشنابی با عشق و در نتیجہ بی سواد، اعتراف کردہ است.

به یاد آر

می توانی کاری را از کودکی خود به یاد آوری و مرور کنی؟ کاری درست و یا نادرست. کاری که موجب برانگیختن نظر دیگران شده است و مدتی درباره آن سخن گفته‌اند. چه شد که آن را انجام دادی؟ دقیقاً کسی آمد و گفت: چنین کن. چه گونه تصمیم گرفتی؟ آن کار دشوار در نظر تو، چه زود و آسان انجام شد و تمام. شاید لنگ گرفتن در برابر هم‌کلاسی که با او دشمنی نداشتی. او بر زمین خورد و بچه‌ها جمع شدند. ناظم می‌خواست تنبیهت کند؛ ولی تو که این کار را نکرده بودی. انسان نمی‌خواهد مسؤولیت کارهای ناخوب را برعهده بگیرد؛ ولی آن‌گاه که کاری ارزشمند را انجام داد، منم منم می‌کند. بعضی فکر می‌کنند اگر جای این من، بنده و بنده حقیر بگذارند، قضیه تمام می‌شود. به هر حال من هست و نسبت دادن یک کار به خود. من کار می‌کنم و خرج خانواده را می‌دهم؛ اما چه کسی است که مشتری می‌فرستد؟ اگر مهارتی یا هنری باشد، دیگر بشر غوغا می‌کند. اما آن‌ها که خوب درمی‌یابند نمی‌گویند من شعر گفتم، من نقاشی کشیدم، می‌گویند: اتفاق افتاد. نمی‌خواستم بحث هنری راه بیندازم؛ ولی هنر، تجلی اتفاقات است. انسان دست بالا واسطه‌ای است و آن‌ها که بیشتر دقت می‌کنند، می‌دانند که واسطه نیز نیستند!

تصاویر کودکی

یکی از تصاویر کودکی‌ام آرزوی رفتن به مغازه فروشنده تنقلات و خوردن یک دل سیر از آن‌ها بود. کاکائو، شکلات، گوش فیل، باقلوا، راحتی، شیرینی، و بامیه. اگر من پول به اندازه کافی داشتم و یا اگر مغازه مورد نظر در دسترس بود و شب می‌توانستم وارد آن شوم، ممکن بود این رؤیا به واقعیت بپیوندد. زیان آن برای سلامتی، اسراف و و حرام بودن استفاده از اموال غیر، بماند، من می‌خواستم کاری را انجام دهم که فکر می‌کردم سیرم می‌کند. البته آدم تا مدتی سیر می‌شود و بلکه وازد می‌شود. باز از نو و یا کاری دیگر را آغاز می‌کند. ذهن این‌گونه آدمی را فریب می‌دهد. یک چرخه فکری و سپس انجام کاری که گمان می‌کنیم راه برون‌رفت از آن چرخه است. سالیانی با شنیدن کلماتی از جا می‌جهیدم و با شنیدن واژگانی مانند دانش‌جو دچار همان حالت شیفتگی می‌شدم. یک بار برای دیدن نسخه‌های خطی به خانه کسی رفتم. از آرایش سر و صورت و سخنان او در همان ابتدا روشن شد که درویش است. خرمهره‌های پلاستیکی را ظاهراً به جای سنگ‌های قیمتی و با خاصیت، با قیمت‌های بالا می‌فروخت و با این‌که دچار بیماری و پیری شده بود، با کبر و غرور سخن می‌گفت. درویشی به ژرفای او نفوذ نکرده و در ظاهر او مانده بود. چند سند خطی رو کرد؛ ولی نسخه‌ها را نشان نداد تا باز بروم و نرفتم. می‌توان دانش‌جو بود، بدون این‌که دانش‌جو بود، می‌توان درویش بود، بدون این‌که درویش بود.

حرف مردم

یکی از راه می‌رسد و از تو تعریف می‌کند. او بالاتر از تو قرار دارد. توصیه می‌کند که اگر می‌خواهی موفق شوی، باید چنین و چنان کنی، این کتاب‌ها را بخوانی و تو، از این پس عمله او می‌شوی. باید برای خوشایند او بگویی و بنویسی و زندگی کنی. بسیاری از ما برای مردم زندگی می‌کنیم و این تنها با حرف مردم نیست، نگاه‌ها و توجه‌های مردم، مسیر ما را تعیین می‌کند. شبکه‌های اجتماعی نیز همان حرف مردم است. ما تشویق می‌شویم سخنانی بگوییم که لایک بیش‌تری بگیرد، آن طیف، بیش‌تر بدش بیاید و این طیف، خوشش بیاید و ناسزا نگوید. جشنواره، همان حرف مردم است. یک نفر ممکن است نه در اجتماع حضور داشته باشد و نه در فضای مجازی؛ ولی با حرف مردم زندگی کند. مسابقه و جایزه و جشنواره، افکار و کارهای ما را هدایت می‌کند. این کار را بنویسی و با این عنوان و با این ناشر چاپ کنی، جایزه را در هوا زده‌ای. این فیلم را با این بازی‌گران و این تهیه‌کننده بسازی، نظر هیأت داوران را جلب خواهی کرد. جوایز و تأیید دیگران به نظر می‌رسد که جای پا ما را محکم می‌کند، درست است؛ ولی امکان گذر کردن را از ما می‌گیرد. ما باید از این جهان گذر کنیم، در حالی که بخشی از خودمان را گویی به نقطه‌ای چسبانده‌ایم. مانند چیزی که آن‌قدر خود را سنگین می‌کند که از جریان آب باز می‌ماند و ته‌نشین می‌شود. آب می‌رود و حاضر است او را با خود ببرد؛ ولی او حاضر نیست در جریان باشد. لذت به دریا رسیدن و اقیانوس شدن و به مادر پیوستن را از خود دریغ نکن.

نوبل

در یک کتاب موفقیت آمده بود: آیا متن سخنرانی خود را هنگام دریافت جایزه نوبل یا اسکار نوشته‌ای؟ جالب این‌جاست که نویسنده خارجی این کتاب، هنوز هیچ‌کدام از این دو جایزه را دریافت نکرده است. گویا تمام دنیا جایزه است و آن هم نوبل و اسکار. دوست عزیز! اگر چنین فکر می‌کنی، بنابراین هر کس این دو را دریافت نکند، گویی تمام عمر خود را هدر داده است. چه بسا من و تو نیز این جایزه را نتوانیم به خانه ببریم و بنابراین دچار همان فکر شویم.

حراج

یک سال مسؤل کتابخانه دبیرستان شده بودم. یک نفر بدون اجازه به مخزن می آمد. دیگران نیز تشویق می شدند که چنین کنند، دوم این که او چیزی را بر می داشت و می رفت. اگر حواسم بود و جلوگیری می کردم که او گوش نمی داد و کار خود را می کرد. حتما باید با او درگیر می شدم و اگر نمی شدم، او به مدیر مدرسه می گفت: او حواسش نیست و اموال مدرسه را حراج کرده است! در همان مسؤولیت کوچک می شد حدس زد که مشکلات جامعه ما کجاست و چه کسانی می کوشند بر بار مشکلات بیفزایند. افرادی در جامعه وجود دارند که وظیفه آن ها درگیر کردن ما با تضادهاست.

تعهدها

کاری پیدا کرده‌ام. فرض کن تعمیر خودرو. خودروی خود را نزد تعمیرکاری می‌برم. او کارهایی دارد؛ ولی کار من را نیز می‌پذیرد. نه من برای مراجعه به او باید سرزنش شوم و نه او برای پذیرش کار من. شاید خرابی خودرو به گردن من نبوده است؛ ولی به هر حال برای کار او دست‌مزد پرداخت خواهیم کرد. نه من شتاب بی‌جا می‌کنم و دست‌مزد اندکی می‌پردازم و نه او او دست‌مزد زیادی طلب می‌کند، کارمان پیش می‌رود. یک نفر از راه می‌رسد و او را مجبور می‌کند که شتاب کند. تعمیر خودروی من را که دو ساعت زمان می‌برد، باید در دو دقیقه انجام دهد و کاری دیگر را که دو دقیقه زمان می‌برد، طی دو هفته انجام دهد. بسیاری از امور جامعه ما به خودی خود اشکالی ندارد. تحصیل و رشته‌های گوناگون، ایرادی ندارند؛ ولی همراه با آن‌ها باید مطالب بی‌ربط دیگری را نیز خواند، جاهایی شتاب کرد، و تعهدهای بی‌جا داد. پزشکی که مشتری ندارد؛ ولی نوبت‌ها را شش ماه زودتر نمی‌دهد و

نگارخانه

خانمی از بخش دیگر مجتمعی فرهنگی به بخش نگارخانه منتقل شده است. او اکنون اختیاراتی دارد، هر چند حقوق مدیریتی نمی‌گیرد. هنرمندی نمایش‌گاهی را برگزار می‌کند، همه کارهای او قانونی است؛ ولی هنر او بسیار سطح پایین است. بگذریم، افزون بر آن چه در پروانه او آمده است، موارد دیگری را به نگارخانه می‌آورد تا بفروشد. خلاف قانون است و هم به لحاظ هنری، پایین‌تر از تابلوهای اصلی. کم‌کم اسباب‌بازی‌هایش را هم می‌آورد. یک هواپیمای کوچک پلاستیکی که به آن نیازی ندارد و می‌خواهد آن را به فروش رساند. خانم مدیر، جلوگیری می‌کند، او نمی‌خواهد کوتاه بیاید و هنرمند جوان به مدیر مجتمع شکایت می‌کند. درگیری بر سر یک هواپیمای پلاستیکی کوچک، بالا می‌گیرد. مدیری که به ظاهر، اختیاراتی دارد؛ ولی می‌بیند در حدود یک ماشین امضاست. او به‌تر می‌بیند به کار پیشین خود بازگردد. کاری مثل بازپس‌گیری کتاب‌های به امانت برده شده، درست مثل یک ربات. اگر بخواهد اندکی از ربات بودن خود تخطی کند، ضربه می‌خورد، باید حساب‌های سنگین پس بدهد، حرص بخورد، نابود شود، منفور شود. مدیر شبکه‌ای که به اندازه یک مجری یا یک هنرمند، رسانه ندارد. کمی که در موضع خود پاسفت کند، یک طوفان توییتی علیه او شکل می‌گیرد و اندک محبوبیت او را با خود می‌برد. اگر کارش به دادگاه برسد، حکم او ترند برتر شبکه‌های اجتماعی می‌شود. بسیاری از شغل‌های امروز این‌گونه است، غصه نداشتن آن‌ها را نباید خورد و اندوه مدیر نبودن را نباید داشت.

مدیریت آسان ذهن

یکی از راه‌های مبارزه با نم دیوار، استفاده از سنگ در ازاره است. البته نم، ممکن است به بالای سنگ نیز منتقل شود. اما در شهرهایی که در کنار دریا ساخته شده است، چه می‌کنند؟ در بوشهر دیدم سنگ‌های مخصوصی استفاده می‌کنند. سنگ‌هایی که نازیباست؛ ولی نم در این سنگ‌ها می‌گردد. ذهن را نیز این‌گونه باید مدیریت کرد. افکار بیاید و بچرخد و برود.

افیونے دیگر

آن که می گوید دین افیون ملت هاست، اشکالی را در دین یافته است و می فهمد که فضای توهمی چه اندازه ناخوب است؛ ولی در نمی یابد که خود با تبلیغ این مرام در تدارک افیونی دیگر و برپایی مرامی دیگر است. آن که تنها به عبادت های خود تکیه کرده است با غرور خود مورد خشم خداوند است، آن که تنها به ندای درون تکیه دارد، گمراه می شود و ممکن است مابه گمراهی دیگران را نیز فراهم آورد. نمی توان به مسجد و معبد و صومعه و خانقاه و زیگورات و کنشت و کنیسه و کلیسا بسنده کرد؛ ولی جای دیگر نیز خبری نیست. حقیقت جویی برای تو کافی است و تو می دانی که حقیقت وابسته به نیایش گاه نیست، هر چند با ترک نیایش گاه نیز اتفاقی نمی افتد، راه تو ادامه دارد.

دانش آلوده

بنده خدایی که در درس خود موفق نشده است، اکنون مدتی است که هنری دارد، و از این راه، کسب و کاری راه انداخته است. نه درآمد مناسبی دارد و نه موقعیت هنری او بالاست. می‌کوشد کام خود را با تلخی دروغ، شیرین نگاه دارد. به هنرجو می‌گوید: می‌خواهم از این کشور بروم، دیگر خسته شده‌ام، این چه وضعی است. هنرجو می‌گوید: نه استاد! تو را خدا نه. او کیف می‌کند و ادامه می‌دهد: مانده‌ام استرالیا بروم یا اسپانیا. شباهت نام این دو کشور برای او جذاب است، در حالی که حتی نقشه آن‌ها را از کره جغرافیا ندیده است. هنرجو باز التماس می‌کند. موقعیت مادی و معنوی او هر روز در حال نزول است. اما این سخنان و این دروغ‌پردازی‌ها با او چه می‌کند؟ او توان دریافت معنای جملات و خواندن چند سطر را ندارد، پیداست که دستیابی به مدرک حتی با ظرفیت باز دانش‌گاه‌ها برای او ناممکن است. شب، خسته از کار و درآمد اندک، با چه فشاری به سخنان خود ادامه می‌دهد. افراد زیادی دانش آلوده شده‌اند و افراد دیگر نیز به همان راه می‌روند. من اگر این سال‌ها را در دانش‌گاه بودم، دست کم این مدرک را گرفته بودم. این کارهای من معادل است با مدرک... . او دکترا نداشت؛ ولی دکترای این و آن را تأیید و رد می‌کرد.

تاریخ رند

دیروز ۱۳۹۹/۹/۹ بود. آخرین تاریخ رند این قرن. شماری برای تولد زودهنگام فرزندشان تلاش می‌کردند تا این تاریخ در شناس‌نامه او درج شود. شاید کسی خواسته باشد در ساعت نه و نه دقیقه و نه ثانیه چنین روزی زایمان کند! زایمان زودرس و هزاران مشکل و اما ثبت ازدواج در این روز به ظاهر مشکل ویژه‌ای ندارد؛ ولی بر باور به قدرت اعداد می‌افزاید.

به جز کارهایی مثل برخورد شهاب سنگ که قرار است برای نابودی دنیا انجام شود، کارهایی نیز قرار است در جهت ارتقای جهان انجام شود و نمی‌شود. شگفتا که این‌ها همگی در انتظار فرا رسیدن یک تاریخ رند هستند. وابسته عدد و تاریخ روز نباش، برای خوش‌بختی، راهی جز نیت درست، و مدیریت محتوا تا انتهای کار، وجود ندارد.

محور

شخص نباید در نیایش گاه، محور باشد. این شخصی که محور قرار گرفته، یاد خدا را نیز بازیچه قرار داده است تا خود، محور شود.

چهارشنبه‌سوری

آیین چهارشنبه‌سوری، تلاشی برای پاک‌سازی غم‌ها در آخرین روزهای سال بوده است. ما می‌توانیم آخرین ساعات شب و نخستین ساعات بیداری روز را به پاک‌سازی جسمی و روحی اختصاص دهیم. پاک‌سازی نیاز به زمانی ویژه دارد. کار یکی دو دقیقه نیست. کسی که لباس و تن او آلوده است، باید مدتی را صرف در آب بودن، صابون زدن، لیف کشیدن، زیر دوش رفتن، شستن و تعویض لباس کند، در یکی دو دقیقه، تنها می‌توان چند قطره به خود آب پاشید.

ناموفق بودن

دلیل ناموفق بودن بسیاری از مردم این است که اهدافی را برای خود برگزیده‌اند که نیاز به سی ساعت کار در روز دارد، پیداست که هرچه دوره ببیند و هر کتابی که بخوانند، ممکن نخواهد بود. همه ما می‌دانیم که یک شبانه روز بیست و چهار ساعت بیش‌تر نیست. زندگی امروز، توقعات امروز و خرج و مخارج امروز، نیاز به تلاش بسیار دارد. از همین رو یک نفر کار پستی را برمی‌گزیند تا پست نباشد. من نسخه نمی‌پیچم؛ ولی خواب دو ساعت و چهار ساعت در شبانه‌روز، بسیار اندک است. یک نفر که بیش از این خوابش نمی‌برد، می‌تواند چند ساعتی را نیز استراحت کند و به تن‌آرامی بگذراند.

سرعت

کسانی که با سرعت زندگی می‌کنند، کم‌تر در پی هدایت هستند و اگر باشند در هنگام کارهای روحی نمی‌توانند سرعت داشته باشند. طفل یک شبه ممکن است ره صد ساله را برود؛ ولی باز در هنگام طی این مسیر، عجله ندارد.

قانون دفع

هنگامی که در جامعه‌ای، نجات در راست گویی نباشد، افراد از کودکی به دروغ، خو می‌گیرند. فرد دروغ‌گو، راستی و راست‌گویان را از اطراف خود می‌پراکند. برای دریافت قانون جذب می‌توان روند دفع اطرافیان را مورد بررسی قرار داد. کسی که به هر دلیل دوستش داری و دوست داری بیش‌تر در کنار او باشی و او بیش‌تر به مغازه‌ات بیاید. مغازه تو باید عرضه‌کننده جنسی باشد که او می‌خواهد و دائم می‌خواهد و در راه او باشی. این آدم، حساس نیز هست. اگر ببیند با دیگری که با او ناهمگون هستند می‌نشینی، و یا حتی به آن‌ها توجه داری، ترک می‌کند.

بخشش

بخشش در واقع به سه دلیل، حال آدم را خوب می‌کند. یکی دل‌کندن از چیزی که موجب پیشرفت است. یکی قانون مصرف، چیزی را که به کار تو نمی‌خورد است، از خود دور کرده‌ای. سومین دلیل، محبت به دیگران است. در عشق نیز باید بخشنده بود و گدایی کردن عشق، کار ثروتمندان معنوی نیست. یک نفر ممکن است هل بخشش‌های مالی باشد؛ ولی این کار را نیز در جهت گدایی عشق انجام دهد.

پروپاقرص

عطاری پرمشتری در مسیر من قرار دارد. بسیاری از اجناس او را دیگری نیز می-
تواند بیاورد. او نکات مثبتی دارد؛ ولی از نکات منفی نیز بی نصیب نیست. در یک
خیابان یک طرفه قرار دارد. جای پارک ندارد. جایی برای ایستادن مشتری ندارد.
با دارا بودن نکات منفی نیز می توان مشتری های پروپاقرصی داشت.

غرور قیمت

شبی در خوراسگان قیمت سیبری را پرسیدم. میوه‌فروش جوان با چه غروری قیمت گران آن را گفت. یکی از چیزهایی که مایه غرور است، داشتن اشیای گران قیمت است! در دنیای نویسندگی نیز شماری هستند که هرچه قیمت کتابشان بالاتر باشد، احساس خوش‌بختی بیش‌تری می‌کنند. پیداست که در این بین تولید کتاب رایگان چه قدر مایه افت است!

تعریف و تعارف

وقت زیادی را بر ناسزا گفتن به دشمنان و تعریف کردن از اطرافیان و تعارف کردن به آشنایان می‌گذاریم. در کارخودشناسی این کارها معنی ندارد. صاحب دکانی، عیب من را به من نمی‌گوید. او می‌ترسد که من را از دست دهد. من باید لباس‌هایم را بشویم؛ ولی او به من تذکر نمی‌دهد که بدم نیاید. دیگران به این خاطر از دست من در عذاب هستند و خود او نیز عذاب می‌کشد؛ ولی مشتری باید حفظ شود. در کار خودسازی، جمع کردن مشتری؛ معنی ندارد. عیب‌ها را باید گفت. خودسازی، دکان نیست. بانویی از این که هم‌سرش قهر کرده است و در دکان می‌خواهد و خرجی خانه را هم نمی‌دهد، گلایه دارد؛ ولی کسی حاضر نیست به هم‌سر او تذکر دهد. هم‌سر او در این محفل و آن محفل رفت و آمد دارد؛ ولی مسؤول محفل با شنیدن شکایت بانو، حاضر نیست قدمی پیش‌گذارند. جایی که مشتری زیاد است، بدان که دکان است، و جایی که عیب‌ها گفته نمی‌شود، بدان حقیقتی در کار نیست.

اذیت

اگر کسی اذیت کند، می‌توانی تهدیدش کنی. او سروصدا می‌کند، تو هم می‌توانی بروی و در خانه آن‌ها سروصدا کنی. اما کسانی هستند دور از دسترس، و آن وقت آدم باید به آزار دادن کسانی که شغل یا لباس یا صورتشان شبیه آن‌هاست، رضایت دهد. از این سو قصاصی نادرست و از آن سو دریافت رنجی از سوی کسی که سزاوار آن نیست. این دیگر آزاری‌ها به صورت نظام‌مند، نظام اجتماعی ما را بر هم می‌ریزد. هر جا باید در انتظار آزاری بنشینیم که سزاوار آن نیستیم.

شیوه درست نماز

کسی را می‌شناختم که در نماز خود هم ملک و هم مالک می‌گفت. به راستی شیوه درست نماز خواندن و وضو گرفتن به چه صورتی است؟ یکی از دوستان می‌پرسید چه‌گونه باید نماز بخوانم، به‌گونه اهل سنت یا به مذهب شیعه؟ اختلاف‌ها بیش از این است. فکر می‌کنم این پرسش دیگران نیز باشد. اگر کسی به من بگوید این مقدار از نمازهایت به هر دلیلی نادرست بوده است و فرصت جبران نیز اندک باشد، من چه باید بکنم؟ به هر حال هرکسی گاهی مجبور به اصلاح خواهد بود. من نماز می‌خوانم و چند دقیقه یا چند ساعت بعد درمی‌یابم که هنوز اذان نشده بود، فقه ما می‌گوید نماز را باید از سر بخوانی. اما به هر حال مسیر، درست بوده است، گام زدن نادرست در یک مسیر درست، اشکالی ندارد، اگرچه کاری را پیش نمی‌برد؛ ولی چیزی را عقب نمی‌اندازد، تجربه‌ها را افزایش می‌دهد و اما آن‌چه ما به آن گناه می‌گوییم، در واقع بر تجارب ما در زمینه نادرستی می‌افزاید.

خدایان دیگر

مناسک ما به صورت اصیل انجام می‌شود یا تغییراتی یافته است؟ مناسک تازه بنا بر چه حقی وارد یک دین کهن می‌شود؟ بیا فکر کنیم مناسک تازه‌ای به دین ما وارد نشده است و مناسک‌های قدیمی نیز به صورت اصیل انجام می‌شود. با این حال می‌بینی که منتقدانی دارد. به ویژه مراسم حج همواره مورد نقد بوده است. من و تو اصل آن و نیز انجام آن به همین شکل امروز را پذیرفته‌ایم؛ ولی باز اهمیت دارد که این کار برای چه خدایی انجام می‌شود. همواره باید خودمان را بررسی کنیم که نیایش ما برای پروردگار جهانیان است یا خدایان ذهنی؟ به‌ترین کارها و دشوارترین و طولانی‌ترین عبادت‌ها اگر برای خدایان دیگر باشد، ما را به ناکجا می‌برد. نیایشی کوتاه و خالصانه که مختص خداوند باشد، به‌تر از کارهایی است که ما برای خدایان ذهنی انجام می‌دهیم. اما افرادی را می‌یابی که حاضر هستند عبادت‌های طولانی را برای خود برگزینند و در بین کار، کلاهی نیز سر خدا بگذارند. انجام یک کار ساده برای آن‌ها جذابیتی ندارد، کاری ساده، که زود انجام می‌شود و نمی‌توانند در آن تقلب کنند. وقتی را که صرف عبادت‌های طولانی می‌شود، باید در راه طرد خدایان دیگر، زدودن شرک و خالص کردن عمل، صرف کرد. شرک می‌تواند چنان پنهان باشد که فرد تنها در محضر الهی و در روز قیامت از آن آگاه شود.

نیت خوب

نیت خوب در موارد بسیاری به کمک می‌آید. تو شکلات را از دست دختر کوچولویت گرفته‌ای و او دلش شکسته و اشک ریخته است. اما نیت تو انجام دستور پزشک برای حفظ سلامتی او بوده است. اختلاف‌های دینی ممکن است تو را به آنجا برساند که ندانی کارهای تو مورد تأیید پروردگار هست یا نه، این‌جا نیز نیت تو اهمیت می‌یابد.

پیوندی نزدیک با زندگی

پیامبر در سجده بود که نواده او بر گرده او سوار شد و او سجده را به قدری طول داد که او پیاده شد. رفتار مناسب پیامبر با کودکان در حالت عادی به جای خود؛ و این روایت نیز به جای خود. ترکیب نیایش خداوند با کاری که در نگاه ما، پیوندی با نیایش ندارد. دینی از این گونه که پیوندی نزدیک با زندگی دارد، برای ما مناسب است. آن گاه که دین بخواهد زندگی را از ما بگیرد، مطلب زائدی می شود. جمع میان این دین زائد با زندگی، ناممکن است. ریشه شماری از بی دینی ها در این باید جست.

چرا وحشتناک

برای آنانی که آرزوهای دور و دراز و بزرگ دارند، مرگ واقعا چیز وحشتناکی است. ذهن گاهی آرزوهای بزرگ را در قالب خوش بختی برای کل بشریت و اصلاح جامعه به خورد ما می‌دهد. میزان این توفیق را خودت می‌توانی در تاریخ بشر به مطالعه بنشینی.

قضاوت

نمی‌دانم چند باری کارت به دادگاه کشیده است و تا چه اندازه از رأی دادگاه خرسند بوده‌ای. به هر حال پرونده‌ها زیاد است، قاضی، تندخوانی می‌کند و زندان‌ها نیز پر است. بنیان رأی قاضی بر پایه قوانین اسلامی است اما کسی که اسلام را نپذیرفته است نیز دادگاه و قاضی دارد. در دنیای ورزش، کار داوران را دیده‌ای که گاهی غیر منصفانه است. بیرون از دادگاه نیز ما چه مسلمان چه غیر مسلمان، چه با خدا و چه خداناباور، چه معتقد به اخلاق مدرن یا همان سکولار و چه هر چیزی که تو بگویی، دست آخر، درباره مردم، قضاوت می‌کنیم. به طور معمول، قضاوت ما همچون داوری است که اصل ماجرا را ندیده، یا از دور دیده است. داوری که از نزدیک می‌بیند نیز تنها یک روی سکه را می‌بیند، هنگامی که سکه را باز می‌گرداند، باز یک روی سکه را می‌بیند، در این هنگام فراموش کرده است که چه بر روی دیگر سکه بود! در این کتاب‌ها به حلال و حرام نپرداختیم؛ چون تخصص من نیست و از زشتی و زیبایی نیز نگفتم؛ چون به اندازه کافی گفته‌اند. به این پرداختیم که چه کارهایی بار آدمی را سنگین می‌کند و این که کارها چه بلایی بر سر آدمی می‌آورد، حتی اگر جهان معنوی را نپذیرفته باشیم. قضاوت درباره دیگران، بار سنگینی بر ذهن ماست. در واقع وجدان، نیرویی برای سنجیدن خود ماست، و هنگامی که بخواهد هرکسی را که می‌بینیم و ملاقات می‌کنیم، بر پایه چیزهایی که از او ندیده‌ایم، قضاوت کند، چیز عجیبی می‌شود. دین، وسیله‌ای برای پیشرفت ماست و هنگامی که برای قضاوت دیگران مورد استفاده قرار می‌دهیم، کار عجیبی می‌شود. گفته‌اند که قضاوت، قساوت می‌آورد، البته روی این سخن با کسانی است که شغلشان قضاوت است؛ ولی ما گاهی بیش‌تر از یک قاضی و با اشرافی کم‌تر از او به قضاوت می‌پردازیم.

قلب پاک

افرادی هستند که اگر به آن‌ها بگویی این کار را برای خدا انجام بده، می‌گویند قلبت باید پاک باشد؛ ولی فردی را که لباس نامناسبی پوشیده است و وصله‌ای بر لباس دارد، مسخره می‌کنند و فکر نمی‌کنند که قلب او ممکن است، پاک باشد.

جویش

انسان، جست‌وجوگر است و خطای در جست‌وجو به راهی چون اعتیاد می‌انجامد. انسان دریافته که عقل، همه جا کاربرد ندارد؛ بنابراین به مشروب روی می‌آورد. انسان در جست‌وجوی خروج از این دنیای مادی است و برای همین به مواد مخدر روی می‌آورد. اکنون روی سخن من با دولت یا دولت‌ها نیست که معنویت را در اختیار افراد بگذارید تا آن‌ها سراغ چیزهای دیگر نروند. یکی می‌گوید دارید برگ‌ها و سرشاخه‌ها را می‌زنید، یکی می‌گوید باید با اعتیاد مبارزه کرد، نه با معتادان چنان که ما با بیماری مبارزه می‌کنیم و نه با بیماران. یکی می‌گوید اصلاً غیر ممکن است بتوان با اعتیاد و بیماری، مبارزه کرد. سخن من با افراد است، ذهن می‌خواهد همین طور جست‌وجوی بی‌خود کند، راه کاری برای دعوا کردن، راهی برای مطرح کردن خود، مسیری برای غرور، دستاویزی برای نق زدن، اگر جست‌وجو متوقف شود، بسیاری از مشکلات ما نیز حل می‌شود. معنویت یعنی همان گم‌شده آدمی، در درون است.

زندگی سخت

چه گونه ممکن است کسی چند قرن پیش از محمد زیسته؛ ولی به دین اسلام باشد؟ ماهیت همه ادیان، تسلیم است. من به دین اسلام هستم و به من مسلمان می گویند، اهل انجام مناسک هستم، بر این هستم که دین من کامل ترین دین است و نزدیک ترین دین به اصل؛ ولی اگر تسلیم نباشم، در واقع نه مسمان هستم و نه دین دار و نه مذهبی. تسلیم و رها بودن را نباید با آزادی بی قید و شرط اشتباه گرفت همان گونه که مدیریت خود، به معنی سفت و سخت زندگی کردن نیست.

کمتر از مردگی

اگر به افرادی که سفت و سخت، کار می‌کنند، بخواهی دلیل این زندگی کم‌تر از مردگی خود را برایت شرح دهند؛ خواهند گفت به عشق زن و بچه است. اگر عشقی در میان بود آن‌ها دچار دل‌مردگی نمی‌شدند. بسیاری از کارهای ما از روی ترس است. ترس از حرف مردم. ترس از شکایت زن و بچه‌ای که خرجی می‌خواهند. این، زندگی نفرت‌باری را بر آدم تحمیل می‌کند. یک زندگی پرتکرار و دوست‌نداشتنی.

ترس

دوست داشتم شنا یاد بگیرم، و هر دوستی، نسخه‌ای برایم می‌پیچید. یکی از بچه‌ها تشخیص داد که از آب می‌ترسم. ناراحت شدم. نه خیر من ترسو نیستم، من بزرگ شده‌ام، من آدم پرجراتی هستم. نه بزرگ شده بودم و نه با جرأت بودم. انسان از این‌که ترسو خوانده شود، خشمگین می‌شود؛ ولی واقعا می‌ترسد. این همه کاری که بشر انجام می‌دهد جز از روی ترس است؟ این همه اسلحه، و همه دم از دفاع می‌زنند. دفاع با همه خوبی‌هایش نمی‌تواند راوی ترس نباشد. زندگی شخصی و اجتماعی انسان برای دوری از ترس است. انسان از مرگ که طبیعت اوست نیز می‌ترسد از رویدادهای پیش‌ار مرگ، از پیری، از ناتوانی، از بی‌پولی، و از بی‌کاری می‌ترسد.

حل مشکلات

مشکلات دنیا را فهرست کن، ببین ما با تغییراتی که در دنیا داده‌ایم، چه قدر از این مشکلات را حل کرده‌ایم. اکنون بسیاری از مدیران، دارای مدرک دانش‌گاهی و به ویژه دکترا هستند، ببین این مدرک چه کاری در جهت بشریت انجام داده است.

شیرین کننده

پوریای ولی خود را شکست داد تا پهلوان مقابل او پیروز شود و در چشم مادرش خرد نشود. این یک داستان ساده نیست، یک داستان کاربردی است. کاربرد آن در کشتی یا در یک مسابقه نیست. فردی که در مسیر اصلاح گام می‌زند، تمام زندگی خود را بر این پایه، برنامه‌ریزی می‌کند. به جای رقابت‌جویی، رفاقت‌جویی می‌کند. ورزشکاران را در سطح اجتماع، خانه و هنگام تمرین دنبال کن. شماری از آن‌ها چه قدر خشن هستند. مسابقه‌ای مانند وزنه‌برداری که حریف در برابر تو قرار ندارد، تا او را بزنی و بر زمین بزنی، و اکنون که در باشگاه و هنگام تمرین است و نه در زمین مسابقه، اما ببین شماری از آن‌ها چه‌گونه وسایل خود را پرتاب می‌کنند، چه‌گونه در کمد خود را باز و بسته می‌کنند، چه‌گونه بعد از تمرین می‌خورند و می‌نوشند. از زندگی مسابقه‌ای که استعفا بدهی، شیرینی زندگی زیر زبانت می‌نشیند. جملات مثبت‌گرایانه در واقع مانند قند اضافه‌ای است که در یک نوشیدنی بسیار تلخ می‌ریزی و دست آخر، شیرین که نمی‌شود، زیان هم دارد. اگر تلخی را بگیری، می‌بینی که اصل زندگی، چیز خیلی شیرینی است که نیازی به شیرین‌کننده ندارد.

توان خواندن

به دوستی کتاب‌هایم را هدیه می‌کردم. یک روز متوجه شدم که آن‌ها را بر پایه رنگ جلد می‌شناسد. همه چیز دنیا کتاب نیست؛ ولی او حتی حاضر نبود بگوید توان خواندن کتاب را از دست داده است.

فضای تخیل

بچه‌ها هنگام بازی، وارد یک فضای تخیلی می‌شوند. بیرون کشیدن آن‌ها از آن ماهواره تخیلی، دشوار است. پسر بچه‌ای گویی بازی گر یک فیلم جنگی است. دور و بر او هیچ خبری نیست و او دست بر گوش می‌گیرد، و گویی صدای انفجار را می‌شنود، روی زمین دراز می‌کشد و سینه‌خیز می‌رود. آن‌قدر در این فضا به سر می‌برد که آدم را خسته می‌کند. داخل کوچه هم می‌خواهد همین بازی را در بیاورد. اما هنگام رد شدن از خیابان، اگر بخواهد بازی کند، دیگر داد هر پدر و مادر با حوصله‌ای هم در می‌آید. خطر موشک خیالی باعث می‌شود خطر واقعی برخورد با خودرو را نبیند. به او می‌گویی بازی نکن، ولی این فرمان، فایده‌ای ندارد، او را باید از آن فضای توهمی بیرون کشید. انسان معمولاً آن‌قدر در فضای توهمی به سر می‌برد که باید ضربه بخورد. توصیه روان‌شناسان برای سبیلی زدن به فردی که به عنوان مثال می‌خواهد خود را از جایی پرتاب کند، راه‌گشاست. شماری از مشکلات زندگی، تلاشی برای بیرون شدن از توهم است. شاید هم فرد متوهمی آن‌قدر درگیر توهم است که مشکل را نمی‌بیند و به آن برخورد می‌کند.

خسونت‌هار انبیین

جایی دعوایی شده است. حتی اگر با نفرت آن را می‌بینی و آن را تأیید نمی‌کنی، از آن تاثیر خواهی گرفت. هم‌چنین فیلمی که تمام تلاش کارگردان آن، خلق یک خسونت خلاقانه و تازه بوده است، دیدن ندارد.

محبوب

کسی که برای حرف مردم زندگی می‌کند، ناگهان درمی‌یابد که حتی توان جذب هم‌سر و فرزند خود را نداشته است. مردی که صبح تا شب کار می‌کند، حقوق او کافی نیست و بنابراین محبوبیتی در خانه ندارد و در ضمن وقتی نیز برای خانواده نگذاشته است و در نتیجه امکان برقرار کردن رابطه را با آن‌ها ندارد. وقتی به خانه می‌رسد بی‌حال و خسته است. پیداست که با یک پدر با حال، کلی تفاوت دارد.

وقت کشی

روزی قرار بود منزل دوستی بروم. یک پیاده‌روی طولانی تا رسیدن به خانه او در پیش بود؛ اما در راه، کسی سوالم کرد. زودتر رسیدم. هنگام پیاده شدن کمی با او صحبت کردم؛ ولی باز چند دقیقه‌ای وقت، اضافه آمد. یاد جمله‌ای که دیگران در این مواقع به کار می‌برند، افتادم: باید کمی وقت‌کشی کنم. چند وقت بود که این اصطلاح را به کار نبرده بودم. دل‌گیر شدم. بسیاری هستند که وقت‌کشی می‌کنند؛ ولی این واژه را برای کار خود به کار نمی‌برند. پنج دقیقه و ده دقیقه نیز ارزش دارد؛ ولی باز اندک است، امیدوار باید بود که انسان تمام عمر خود را وقت‌کشی نکند. دوستی می‌گفت فکر می‌کردم داری وقتت را تلف می‌کنی؛ ولی مقاله‌هایت را دیدم و خواندم و خوش‌حال شدم. به نظر او من برای نگارش آن مطالب، چند کتاب خوانده بودم، مطلبی نگاشته، اثری از خود به جا گذاشته، و درآمدی به دست آورده بودم که به نظر او وقت‌کشی نبود.

عادت‌ها

مبارزه با عادت‌های ننگامی پیش می‌آید که یک روز غذا را دیرتر از موقع هر روز خورده باشی. شکم چه سر و صدایی که نمی‌کند. ننگامی که دانش‌آموزی یک روز قرار است دیرتر به مدرسه برود، یا یک روز به کتاب‌خانه نرود، دچار اضطراب می‌شود. او هنوز سنی ندارد؛ ولی عادت، کوچک و بزرگ را به بند می‌کشد. عادت‌ها باعث می‌شود ما عمری در خدمت آن‌ها باشیم. ترک عادت‌ها دشوار است و هرچه شمار عادت‌ها بیشتر، کار آدمی نیز زیادتر. ترک عادت‌های خوب، دشوارتر است. به می‌سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید. اگر به کسی که در صف اول نماز می‌خواند بگویند امشب نیاز است که در صف آخر بایستی، ممکن است ناراحت شود. اگر به کسی بگویند امروز نماز جماعت نخوان و مراقب چرخ و موتورهای مردم دم مسجد باش، ممکن است آشوب شود. اگر به نمازگزاری بگویند شیر مسجد را دزدیده‌اند، دم دست‌شویی بایست تا کسی اشتباهی وارد این دست‌شویی نشود، ممکن است ناراحت شود. اگر به کسی بگویند کلید را بگیر و در مسجد را باز کن، امکان دارد خادم مسجد بودن را کار سبکی بداند.

بازجوی خوب، بازجوی بد

ماجرای بازجوی خوب و بازجوی بد را می‌دانی؟ زندانی را می‌نشانند. یک بازجو تهدید می‌کند و یک بازجو می‌گوید: اگر هم کاری کنی، ما هم با تو هم‌کاری می‌کنیم. بارک الله، ما نگران تو هستیم، دوست داریم زودتر برگردی سر خانه و زندگی‌ات. بازجوی بد، فحش می‌دهد، کفشش را پرت می‌کند. بلند می‌شود زندانی را می‌زند. بازجوی خوب، واسطه می‌شود. به من ببخشدش. تو را خدا زن. من که گفتم هم‌کاری می‌کند، یک کمی صبر کن. به او فرصت بده. آدم خوبی است. روی دنده لج افتاده. به او مهلت بده. بعد رو به زندانی می‌کند که لج‌بازی نکن، من دیگر واسطه نمی‌شوم‌ها. گاهی خبری از دو نفر نیست، بازجوی خوب و بد، یک نفر است. صدایش را و جایش را تغییر می‌دهد و زندانی که چشم‌بند دارد و زیر شکنجه، هوشیاری‌اش را از دست داده است، متوجه نمی‌شود. گاهی نقش این بازجوی خوب و بد را پدر و مادر بازی می‌کنند تا شاید بچه، ادب شود. ذهن ما نقش بازجوی خوب و بد را بازی می‌کند. پاس‌کاری مداوم در یک چرخه کور.

برای دهنده دست

سال اولی بود که به این مدرسه می‌رفتم. می‌خواستم روابطم را از ابتدا روی پایه درستی بگذارم. اول سال بود و زمان تعیین جا. یک نفر پهلوی من روی نیم‌کت نشست. او را تحویل گرفتم. دوستیمان خوب پیش می‌رفت؛ اما رفتار او ناگهان تغییر کرد. یک روز خیلی آزار داد. می‌خواستم عصبانی نشوم. نه سخن نادرستی گفتم و نه ضربه‌های او را پاسخ گفتم. فردا با دست شکسته آمد، گفت: تو نفرین کردی؟ نه، نفرین نکرده؛ ولی با خود حرص خورده بودم. او ماجرای دیروز را گفت. بعد از تعطیلی مدرسه، دستش خورده بود به دیوار و در رفته بود. بعد در راه خانه، افتاده و دستش شکسته بود. داستانی هم برای این کار خود می‌گفت، نمی‌دانم راست بود یا دروغ؛ ولی به هر حال دستش داخل گچ بود. دوست عزیز! کارما برای همه هست؛ ولی تو ممکن است آن را نبینی. اگر دوست من، ماجرای خود را تعریف نکرده بود، و اگر من فردا او را با دست شکسته نمی‌دیدم، با خود می‌گفتم: خداوند چرا عدالت را اجرا نمی‌کند؟ اگر می‌بینی کارما برای دیگران نیست، بدان که زندگی آن‌ها را از نزدیک نمی‌بینی. کارما برای آن‌ها نیز هست؛ ولی آن‌ها نمی‌خواهند بیدار شوند. تو در قوانین الهی، شک نکن، با عدالت خداوند، درگیر نشو. قضاوت نکن و اگر نمی‌توانی، دست کم، زودقضاوت نکن. ما درباره پدیده‌های طبیعی نیز قضاوت می‌کنیم. ادبیات ما پر از این قضاوت‌هاست. کسی که بگوید چه هوای بدی، و کسی که بگوید چه هوای خوبی، هر دو محکوم‌اند. ما حق نداریم هوای امروز را بد بدانیم، و هنگامی که بگوییم هوای امروز خوب است، یعنی هوای روزهای دیگر، بد بوده است.

به ظاهر توانا

داستان عارفان قدیم را بخوان. یک پیرمرد به ظاهر ناتوان آن قدر توان داشته است که پادشاه بزرگی را به حضور نپذیرد، و گاهی افراد به ظاهر توانا آن قدر توان ندارند که به پای خود به دیدار آدم‌های نادان نروند.

حرفه‌ای باش

من خودم فیلم‌های تک نفره یا دو نفره ساختم. البته پیدااست که یک کار حرفه‌ای نیست و فیلم کوتاه است. اما یک کار سینمایی حرفه‌ای نود دقیقه‌ای را در نظر بیاور. یک نفر نمی‌تواند همه کارها را بکند. حتی فیلم‌برداری نیز توسط گروهی انجام می‌شود. دو نفر فقط اپراتور دوربین هستند. وصل و تنظیم دوربین. چند نفر دوربین را حرکت می‌دهند. حال تو نقش اول فیلم زندگی خودت هستی. همه کارها را که تو نمی‌توانی انجام بدهی. فقط باید بازی کنی. آن هم بنابر فیلم‌نامه و بنابر دستور کارگردان، با رعایت اصولی مثل خط فرضی. هنگامی که انسان بخواهد همه کارها را خودش انجام دهد، بدبخت می‌شود. با همه باید بجنگی. چهره‌پرداز و تصویربردار و کارگردان و دست‌یار کارگردان و تهیه‌کننده با تو دعوا می‌کنند. کار خودت را بکن. طبق قرارداد عمل کن. تو فقط بازی‌گر زندگی خودت هستی. اما می‌توانی مشاور خودت باشی. می‌توانی مشکلات خود را به صورت سوم شخص مطرح کنی، و آن وقت می‌توانی مشکلات این آدم را حل کنی.

بازی نگرین

شماری از مردم دروغ نمی‌گویند؛ ولی زندگی کردنشان شبیه بازی‌گری است که می‌خواهد با نهایت شرافت، نقش یک آدم بی‌شرف را برای یک کارگردان بی‌شعور، بازی کند. این‌ها از زندگی خود، لذت کافی نمی‌برند، در خلوت خود نیز گرفتار بازی‌گری هستند. امکان تغییر نگرش‌ها را برای خود فراهم نمی‌کنند. آن‌چنان نیست که هرکسی رد می‌شود، دریابد که این در اصل چه کاره است. منظورم عاقلان دیوانه‌نما نیست که دیوانگان عاقل‌نماست. هرکس نداند فکر می‌کند این آدم حسابی و آرام و خردمندی است. ظاهرش و لباسش را که ببیند، سخن گفتنش را که بشنود، مدرکش را که ببیند و کارنامه او را که بررسی کند، می‌بیند عجب آدم خوبی است. اما کاستی‌ها به زودی خود را نشان می‌دهد.

مسائل پیچیده فرضی

یکی از به اصطلاح استادان فلسفه، می‌گفت: معنی این جمله‌ای که نوشته‌ای، یعنی چه؟ من زل زده بودم توی چشم‌هایش و او هم به من نگاه می‌کرد. فکر می‌کرد مطلب را بی‌خود نوشته‌ام و اکنون می‌چنان گرفته‌ام است و من هم مانده بودم چه چیز این جمله ساده را باید توضیح دهم؟ گاهی چنان خود را سرگرم مسائل پیچیده فرضی می‌کنیم که از درک چیزهای ساده دور و برمان باز می‌مانیم. تدریس چنین استادانی، باز تولید نادانی است.

نیست زدن

اوایل فکر می‌کردم معلم‌ها هستند که نیست می‌زنند، بعد دیدم شمار زیادی از کارمندان نیز چنین می‌کنند و سپس متوجه نیست زدن کاسب‌ها شدم و اکنون می‌دانم که شمار زیادی از مردم، بدبختی‌های خودشان را فهرست می‌کنند. خوش-بختی‌ها را ندیده‌اند و یا نمی‌گویند که چشم نخورند!

زمین گرد است

می گویند زمین گرد است و کوه به کوه نمی رسد... می پرسند وسط زمین کجاست؟ این ها می رساند که واقعا زمین گرد است! انسان بر مدار ثابتی می چرخد، چرخه ناآگاهی، راهی برای بیرون رفت به جا نمی گذارد. اگر از ناآگاهی بیرون نرود، هیچ پیشرفتی نخواهد کرد.

مبارک بود

اسفند بود که مردی از نیاز خود به پول می‌گفت، می‌خواست پول مختصری قرض بگیرد و با آن کت و شلوااری برای دید و بازدید نوروز تهیه کند. جنبه دراماتیک قضیه این‌که خود او پارچه‌فروش است. کرونا آمد، و دید و بازدیدها لغو شد. کرونا، فوایدی داشت. هر نامبارکی را اگر بررسی کنی، درمی‌یابی که مبارکی‌هایی دارد.

درگیر دروغ

راهنمای ما در باشگاه، درگیر دروغ شده بود. از آن‌هایی که شاید دیگر نتوانند یک جمله راست بگویند و یک کار درست انجام دهند. از جمله، تمرین‌هایی را که بلد نبود، اشتباه می‌گفت. ابداعش را به عکس توضیح می‌داد و پل زدن به دیوار را مثل پلی که روی تشک کشتی می‌زنند و نزدیک دیوار انجام می‌داد که خطرناک بود. مدیر باشگاه شاید این نادرستی‌ها را در نیافته بود؛ ولی آیا رفتار و گفتار راهنما را نیز نمی‌دید؟ به هر حال اعتبار او از دست می‌رفت و از جمله برای من روشن می‌شد که میان آن همه کار و ادعا، چه کلاه گشادی سرش رفته و یا خود بر سر خود گذاشته است. شتاب زیاد زندگی و درک نکردن مسائل ساده و پیش پا افتاده. فرزندى که او را به وجود می‌آوریم و بزرگ می‌کنیم و به مدرسه و سپس سر کار می‌فرستیم و ازدواج می‌کند و دیگر تمام. الحمد لله، رفت سر خانه و زندگی‌اش. سر کدام زندگی؟ همان زندگی که نه ما می‌دانیم چیست و نه گذاشتیم دست کم خود او بفهمد. چشم‌های راهنما هنگام سخن گفتن، می‌دوید و به حالت غریبی درمی‌آمد. من که چیزی به صراحت یا کنایت به مدیر باشگاه نگفتم تا این که این راهنما خود به خود دفع شد. یک بار به راهنما گفتم: چرا این قدر دروغ می‌گویی؟ گفت: به هر حال ما اهوازی هستیم. او اهوازی بود و چون لطیفه‌های چاخان آبادانی - ها را شنیده بود، می‌کوشید مثل آبادانی‌های داخل لطیفه‌ها دروغ بگوید.

سکوت مقدس

هنگام مراقبه ببین که دور و برت پر از سکوت شده است. می بینی چه قدر این سکوت، مقدس است. به اعماق سکوت برو. فرض کن می خواهی یک گزارش دقیق از این سکوت برای جایی بنویسی.



یک نفر می‌گفت هنگامی که نماز صبح را می‌خوانی، حضرت مهدی تأیید می‌کند که نماز ظهر و عصر را نیز بخوانی و هنگامی که نماز این دو وقت مورد پذیرش قرار گرفت، توفیق خواندن مغرب و عشا را نیز می‌یابی. پیداست که این سخن اگر به معنی تأیید حقیقی باشد، به آگاهی ما نمی‌رسد و کسی نمی‌داند چه نمازهایی تأیید شده و چه نمازهایی نشده و بنابراین، کسی که اصلاً نماز صبح را نیز نخوانده است، می‌تواند نماز ظهر را بخواند. به‌تر است چیزهایی را که نمی‌دانیم، نگوییم.

زدنگن

دنیای امروز بر تخصص، تأکیدی زیاد دارد. اما می‌بینی که پس از گرفتن تخصص در رشته‌ای، نوبت به گزینش شغلی نامربوط می‌رسد. بسیاری از تدریس‌ها در مدرسه و دانشگاه بر پایه تخصص نیست. توصیه افرادی این است که هیچ کاری را رد نکن. پیدا است که با این شیوه، دور و بر آدم چه اندازه پر از کار می‌شود. کارهایی که فرصت انجام آن نیست تا چه رسد انجام دادن آن‌ها به صورت مطلوب. کاری ممکن است اصلاً در حوزه تخصص تو نباشد.

دست دزد

نخستین بار که مبصر شدم، خودم زیادت‌تر از بچه‌ها سروصدا می‌کردم. یکی از بچه‌ها از دفتر آمد و گفت: می‌گویند: «این قدر صدا نکن». مبارزه با هر چیزی حد و اندازه‌ای دارد. شدت زیاد باعث می‌شود که ما به همان چیز تبدیل شویم. قطع کردن دست دزدی که دستش از دزدی کوتاه نمی‌شود، چه فایده‌ای دارد؟

می‌چسبید

اکنون روشن است چه می‌چسبید. اگر کسی در بین مطالبش بنویسد که دیشب امام زمان را به خواب دیده است و به ویژه اگر این مطلب را به صورت‌های گوناگون تکرار کند، می‌تواند افراد زیاد را جذب خود کند. که می‌خواهد ثابت کند که او راست می‌گوید، یا شخصی که به خواب دیده، امام زمان بوده است؟

نیایش پیشرفته

این که شماری گمان می‌کنند انسان بعد از رسیدن به مرحله‌ای نیاز به خواندن نماز ندارد، از این مشکل برمی‌خیزد که انسان نیاز به ارتقای نماز خود دارد و هنگامی که ارتقا نیافت، آن را ترک می‌کند.

آرامش گسترده

تشریفات چیز بدی است و بدترین تشریفات، در امور دین و تمرین‌های معنوی است. وابستگی انسان به عود، شمع، اتاق نیمه تاریک و آرام، آرامش را از سطح زندگی، دور می‌کند. معنویت در سراسر زندگی ما در خواب و بیداری و کار و گام زدن ما باید تزریق شود. تشریفات ممکن است برای نشان دادن به دیگران نباشد؛ ولی انسان را وابسته کند.

استاد و مدعی

با سواد و مدعی، بحثشان شده است. مایل هستی من و تو نیز در این بحث حضور داشته باشیم؟ باسواد، یک نفر به سواد خود می‌نازد. سواد او از کجا آمده؟ از کتاب-هایی که خوانده است. همه آن‌ها را در سالی در قفسه‌هایی می‌چینیم. مدعی می‌آید و هر کتابی را که به اتفاق برمی‌دارد، می‌تواند بگوید چیست و از کیست. چه ناشری آن را به چاپ رسانده و چه مترجمی آن را ترجمه کرده است. سخن از محتوا می‌شود. مدعی هر کتابی را می‌تواند شرح کند و با حضور ذهن مثال زدنی خود از آن بگوید. مأخذ گفتار نویسنده را نیز بدهد. اشتباهات احتمالی او را برشمارد و بگوید که جناب باسواد، کجای این متن را ممکن است اشتباه برداشت کرده باشد. باسواد می‌گوید: جناب مدعی! شما مقاله و کتاب هم نوشته‌ای؟ باسواد بودن به نگارش مقاله و کتاب نیست؛ ولی مدعی، مقالات و کتاب‌های خود را برمی‌شمارد. باسواد از آن‌ها خبر نداشته است؛ ولی آن‌ها را تهیه می‌کند و شروع می‌کند به ایراد گرفتن از آن‌ها. احتمالاً یک اشتباه حروفزنی در آن می‌یابد و به همان بند می‌کند. اکنون برای من و تو ثابت شده است که جناب باسواد در اقع یک بی‌سواد است و مدعی توانسته است فضل خود را اثبات کند و نادانی باسواد را به ما بنمایاند. اما چه می‌شود کرد؟ آیا نظام آموزشی این اجازه را می‌دهد که با سواد تدریس نکند و مدعی به جای او بنشیند؟ در کلاس‌های غیر رسمی چه؟ مردم به دنبال این هستند که بگویند ما شاگرد فلانی بودیم یا واقعا مطلبی را یاد بگیرند؟ فضای خردورزی ما با وجود این باسوادها و با کنار گذاشته شدن آن مدعیان بی‌ادعا به کجا خواهد رسید؟ فلسفه و عرفان ما دچار چه وضعی خواهد شد؟ اگر قرار باشد باسوادنمای بی‌سواد بر پایه نادانی خود به برداشت‌هایی از قرآن و حدیث بپردازد و احکامی را صادر کند، چه بر سر دین خواهد آمد؟

بپذیر

می‌گویند دین با تبلیغ توانسته است چیزهایی را به ما بقبولاند. خیلی خوب. به عنوان مثال، اسلام گفته است نوشیدن شراب، حرام است. ما آن را رد می‌کنیم و شراب می‌نوشیم. می‌بینی که این نوشیدن نیز بر پایه تبلیغ است. کسانی که می‌گویند عرب بر اثر خشک‌مغزی خود، ما را از این مایع دوست داشتنی محروم کرد. ما اگر خود را از این محرومیت نجات بخشیم، نجات می‌یابیم؟ عقل می‌گوید سخنان کسی را که بد تو را نمی‌خواهد، بپذیر. مجموعه آن‌ها دین نام دارد. حال تک تک این فرمان‌ها ممکن است مورد پذیرش تو نباشد.

معنویت‌گریزی

می‌توان عمل کرد نامناسب دین‌داران، تنبلی، تبلیغات و نیاز به راحت بودن را از دلایل اصلی دین‌گریزی دانست؛ ولی در فضای معنویت، دلایل دیگری در کار است. من خود میل به معنویت داشته‌ام و چون قرار است که با هم روراست باشیم، بگوییم که مذهب شیعه را به عنوان در دسترس‌ترین مذهب در جامعه خود، برگزیده‌ام. البته از همان ابتدا معترف بوده‌ام که دین من به قول معروف، اسلام شناس‌نامه‌ای است. به هر حال من نیز گاهی تنبلی کرده‌ام. نماز را دیر خوانده‌ام و یا خیلی دیر خوانده‌ام. یک روز فرادی خوانده‌ام و یک روز با جماعت. یک روز به مسجد رفته‌ام و یک روز نرفته‌ام. هنگام نیایش، شاداب نبوده‌ام. تصمیم‌های نادرست گرفته‌ام و کارهای اشتباه انجام داده‌ام. کوشیده‌ام سر خود و یا خدا کلاه بگذارم. دین‌داران با من نیز بد برخورد کرده‌اند. به ویژه امروز اگر چهره جدید در یک مسجد باشی، به چشم یک آدم مشکوک به تو نگاه می‌کنند و در مسجدی که آشنا هستی به چشم یک رقیب به تو می‌نگرند. اگر اهل محل باشی و مسجدی کم بروی، فکر می‌کنند بقیه اوقات را نماز نمی‌خوانی یا چرا یک بار به این‌جا و یک بار به آن‌جا می‌روی؟ چرا در دو مسجد در صف اول می‌ایستی؟ تو حق نداری... تحمل این دعوای‌های بچگانه واقعا طاقت‌فرساست. اما این برخوردهای نادرست در فضاهای دیگر نیز وجود دارد. من فضای دین را برگزیده‌ام و مناسک دینی را با شدت دنبال کرده‌ام؛ چون گمان می‌کنم به این شیوه توانسته‌ام معنویت بیش‌تری را برای خود به ارمغان بیاورم و به حد کافی از مادیات رها شوم. افراد دیگر، بیش‌تر از این‌ها اهل دیانت هستند و یا خیلی کم‌تر و کسانی اصلا دین ندارند، افرادی عملا هیچ مناسکی انجام نمی‌دهند، شماری، خداناباور هستند، و من شیوه خودم را نزدیک‌تر به معنویت یافته‌ام. می‌بینی این‌جا سخن از ثواب و فراسوی این دنیا و قیامت چیزی نگفتم. دوست عزیز! افرادی دوست‌دار معنویت نیستند، خودشان می‌دانند؛ من نمی‌گویم

حتما به شیوه من عمل کن؛ ولی اگر دوست‌دار معنویت هستی، در پی شیوه‌ای باش که برای تو معنویت بیاورد. دختر و پسر می‌توانند به جنگل بروند و چند روز خوش باشند. من و فکر می‌کنم همه، از بازی، خوششان می‌آید. آدم را به دنیای کودکی می‌برد. این شیوه دختر و پسری را از دیدگاه مذهب نمی‌خواهم نقد کنم؛ ولی این‌ها بعد به شهر باز می‌گردند و سر کار خود می‌روند و همان آس است و همان کاسه. کارشان درست یا نادرست، بماند؛ ولی خوشیشان مربوط به همان چند روز جنگل است. کسانی که دین‌دار هستند، و مناسک دینی را کم‌تر دنبال می‌کنند، تا سن جوانی، قابل تحمل هستند؛ ولی به زودی دست به خطاهای زیربنایی بزرگ می‌زنند. کاری که یک عمر باید بر پایه آن خطا زندگی کنند. راه بازگشت خود را بسته‌اند و نمازی نیز می‌خوانند. دین را می‌توان به ازدواج تشبیه کرد. افراد بنا بر دلایلی ازدواج می‌کنند و سپس به دلایلی درمی‌یابند که نمی‌توانند ادامه دهند. شماری طاقت می‌آورند، شماری به ظاهر زندگی مشترک را ادامه می‌دهند و افرادی طلاق را برمی‌گزینند. به جز ماجراهای طلاق، پس از آن نیز آرامش وجود ندارد. رنج دوران زندگی مشترک به پایان رسیده است؛ ولی آرامشی نیز در کار نیست.

آدم حسابے

افراد با داشتن قدرت، پول، مقام، موقعیت و شهرت می‌توانند افرادی را دور خود جمع کنند. یک نفر که در پی راه انداختن افراد دنبال خودش نیست نیز افرادی دور و برش جمع می‌شوند. مقایسه کن یک نفر که مغازه‌ای دارد، پاتوقی نیز دارد و کسی که مغازه‌ای ندارد نمی‌تواند پاتوق داشته باشد. آن‌که مغازه بزرگ‌تر دارد... . آدم هر از چندی باید اطرافیان خود را بررسی کند، اگر این ارزیابی را نداشته باشد، روزی به دوروبر خود که نگاه می‌کند می‌بیند دریغ از یک آدم حسابی.

فهرست مطالب

- ۳..... پیش‌گفتار
- ۴..... مقدمه
- ۵..... ازدواج دروغین
- ۶..... بی‌سواد کیست
- ۷..... به یاد آر
- ۸..... تصاویر کودکی
- ۹..... حرف مردم
- ۱۰..... نوبل
- ۱۱..... حراج
- ۱۲..... تعهدها
- ۱۳..... نگارخانه
- ۱۴..... مدیریت آسان ذهن
- ۱۵..... افیونی دیگر
- ۱۶..... دانش‌آلوده
- ۱۷..... تاریخ رند
- ۱۸..... محور
- ۱۹..... چهارشنبه سوری

- ۲۰.....ناموفق بودن
- ۲۱.....سرعت
- ۲۲.....قانون دفع
- ۲۳.....بخشش
- ۲۴.....پروپاقرص
- ۲۵.....غرور قیمت
- ۲۶.....تعریف و تعارف
- ۲۷.....اذیت
- ۲۸.....شیوه درست نماز
- ۲۹.....خدایان دیگر
- ۳۰.....نیت خوب
- ۳۱.....پیوندی نزدیک با زندگی
- ۳۲.....چرا وحشتناک
- ۳۳.....قضاوت
- ۳۴.....قلب پاک
- ۳۵.....جویش
- ۳۶.....زندگی سخت
- ۳۷.....کمتر از مردگی
- ۳۸.....ترس
- ۳۹.....حل مشکلات

- ۴۰..... شیرین کننده
- ۴۱..... توان خواندن
- ۴۲..... فضای تخیل
- ۴۳..... خشونت‌ها را نبین
- ۴۴..... محبوب
- ۴۵..... وقت‌کشی
- ۴۶..... عادت‌ها
- ۴۷..... بازجوی خوب، بازجوی بد
- ۴۸..... برای همه هست
- ۴۹..... به ظاهر توانا
- ۵۰..... حرفه‌ای باش
- ۵۱..... بازی نکن
- ۵۲..... مسائل پیچیده فرضی
- ۵۳..... نیست زدن
- ۵۴..... زمین گرد است
- ۵۵..... مبارک بود
- ۵۶..... درگیر دروغ
- ۵۷..... سکوت مقدس
- ۵۸..... تأیید
- ۵۹..... رد نکن

- ۶۰ دست دزد
- ۶۱ می چسبد
- ۶۲ نیایش پیشرفته
- ۶۳ آرامش گسترده
- ۶۴ استاد و مدعی
- ۶۵ بپذیر
- ۶۶ معنویت‌گریزی
- ۶۸ آدم حسابی
- ۶۹ فهرست مطالب